



بررسی روانشناختی تیپ‌های شخصیتی در رمان «الباذنجانة الزرقاء» اثر

میرال الطحاوی بر اساس نظریه کارن هورنای

عبدالاحد غیبی^۱، دانشیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان
حبیبه خوش‌نفس، کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۲۴

چکیده

میرال الطحاوی (۱۹۶۸م) از نویسندگان معاصر مصری است که اعتقاد دارد سبک هر نویسنده‌ای، گویای تحولات اجتماعی و حالات روحی و روانی او است. در رمان «الباذنجانة الزرقاء» روحیات نویسنده در شخصیت‌های داستان، به وضوح هویدا است؛ نویسنده از پی‌ترسیم شخصیت‌های داستانی سعی دارد انواع سرکوب‌های اجتماعی اعمال شده در حق زن شرقی را بیان کند. در این مقاله، شخصیت‌های رمان «الباذنجانة الزرقاء» بر اساس نظریه روانشناختی کارن هورنای روانشناس سرشناس آلمانی به روش توصیفی-تحلیلی مورد واکاوی قرار گرفته است. هورنای در نظریه‌های روانکاوی خود، به موضوع فرهنگ و محیط، نگاه ویژه‌ای دارد. شخصیت‌های روان‌پریش رمان «الباذنجانة الزرقاء»، درگیر نوعی روان‌رنجوری برخاسته از محیط زندگی و آداب مختص به آن هستند که با نظریه‌های روانشناختی هورنای قابل نقد و تحلیل است. این پژوهش می‌کوشد شخصیت‌های این رمان را بر طبق تیپ‌های سه‌گانه شخصیت: تیپ مهرطلب، تیپ انزواطلب و تیپ برتری‌طلب، بررسی کند و راه‌های تدافعی آنان را برای سیر در بستر جامعه، مورد کنکاش قرار دهد. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد از میان پنج شخصیت اصلی که در داستان نقش ایفا می‌کنند جز پدر قهرمان داستان، که دارای تیپ شخصیتی سالم و نرمال است دیگر شخصیت‌ها، در گروه تیپ‌های شخصیتی نوروپیک و غیر سالمی قرار می‌گیرند که هورنای به آن اشاره می‌کند. این شخصیت‌ها، به دلیل آسیب‌های محیطی و فرهنگی، دچار اضطراب بنیادینی هستند که به شکل‌گیری روابط ناهنجار در میان آنان منجر شده است.

کلید واژه‌ها: نقد روانشناختی، شخصیت، کارن هورنای، الباذنجانة الزرقاء، میرال الطحاوی.

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: Email: Abdolahad@azaruniv.ac.ir

مقدمه

بعد شخصیت یکی از ابعاد مهم، گسترده و جذاب وجود آدمی است چرا که کامیابی‌ها و ناکامی‌های فرد و اجتماع ریشه در شخصیت‌ها و روابط بین آنها دارد. «شخصیت عبارت است از مجموعه ویژگی‌های جسمی، روانی و رفتاری که هر فرد را از فرد یا افراد دیگر متمایز می‌سازد» (کریمی، ۱۳۹۲: ۸). «بی‌تردید، شخصیت یکی از بحث‌های عمده و محوری روانشناسی و هدف نهائی همه بررسی‌های مربوط به انسان است. چرا که شناخت انسان و نحوه تربیت وی را می‌توان جزو مهم‌ترین سوالاتی دانست که در طی قرون، کلیه رشته‌های علوم انسانی به دنبال پاسخگویی به آن بوده‌اند» (پروین، ۱۳۷۳: ۷).

اولین مطالعات تخصصی در زمینه شخصیت در روانکاوی زیگموند فروید در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم صورت گرفته است. بعدها روان‌شناسانی به منصفه ظهور رسیدند که تنها عوامل موثر در شخصیت را عوامل بیولوژیک (عوامل وراثتی و ژنتیکی) نمی‌دانستند بلکه عوامل و نیروهای اجتماعی را نیز در شکل‌گیری شخصیت دخیل دانستند. از جمله این روانکاوان، کارن هورنای روانشناس آلمانی است؛ او «یکی از شاگردان و پیروان فروید بود که بعدها با مخالفت با بعضی از اصول فروید، مقدمات نظریه خود را به وجود آورد. هورنای بر محیط تاکید کرد اما استعدادهای ارثی را نادیده نگرفت» (لاندرین، ۱۳۷۸: ۲۹۸). از دیدگاه وی اگرچه وراثت امکان بروز رفتارهای خاصی را مشخص می‌کند، اما در نهایت، این محیط است که به این رفتارها عینیت می‌بخشد. به عبارت دیگر، وراثت استعدادهایی را در انسان‌ها به ودیعه می‌گذارد که محیط ممکن است آنها را تقویت کرده و پرورش دهد و یا پرورش ندهد. «و از میان عوامل محیطی تعیین کننده شخصیت، تجارب فرد به عنوان عضو یک فرهنگ، حائز اهمیت بسیار است چرا که فرهنگ، زندگی ما را در هر لحظه تعیین می‌کند. از لحظه‌ای که متولد می‌شویم تا زمانی که می‌میریم فرهنگ وجود دارد و صرفنظر از اینکه از آن مطلع باشیم یا نباشیم، دائم بر ما فشار وارد می‌آورد تا از رفتارهای خاصی که سایر انسانها برای ما به وجود آورده‌اند، پیروی کنیم» (پروین، ۱۳۷۳: ۱۳-۱۶). کارن هورنای بر این باور است

است که علاوه بر مسائل زیست‌شناختی، عوامل محیطی و فرهنگی در شکل‌گیری شخصیت انسان‌ها نقش درخور توجهی ایفا می‌کند به طوری که انسان تحت تاثیر شرایط نامطلوب محیطی در تعامل با اطرافیان، راه‌های تدافعی مختلفی را بر می‌گزیند که در پی آن، یکی از شخصیت‌های مهرطلب، برتری‌طلب و انزواطلب بر او غالب می‌شود. این ابعاد شخصیتی به طور طبیعی در همه انسان‌ها وجود دارد که متناسب با شرایط و مقتضای حال بروز می‌کند که از چنین اشخاصی به تیپ شخصیتی سالم و نرمال تعبیر می‌شود. در تیپ شخصیتی سالم، هیچ یک از تیپ‌های سه‌گانه هورنای غالب نیست.

ادبیات هر ملتی، خواسته یا ناخواسته تجلی‌گر پیچ و تاب‌های گوناگون فرهنگ یک جامعه می‌باشد (فرزاد، ۱۳۸۶: ۲۳-۴۳). در این میان رمان هم به عنوان یکی از گیراترین و اثرگذارترین انواع ادبی، بستر مناسبی را برای بازتاب آداب و رسوم، فرهنگ و روحیات افراد جامعه فراهم ساخته است. نویسندگان دنیای معاصر عرب پا به پای نویسندگان جهان می‌کوشند با خلق آثار داستانی، ابعاد مختلفی از زندگی ملت خود را به تصویر آورند. میرال الطحاوی نیز از جمله داستان‌پردازانی است که توجه به مردم بویژه زنان از دغدغه‌های اصلی نوشته‌های وی به شمار می‌رود؛ عنصر شخصیت در آثار این نویسنده علی‌الخصوص در رمان «الباذنجانة الزرقاء»، از جایگاه درخور توجهی برخوردار است. الطحاوی که بیشتر شخصیت‌های داستانی خود را از میان زنان انتخاب می‌کند بر آن است تا آرزوها، درد و رنج‌های این قشر از مردم را که قربانی برخی آداب و رسوم نادرست شده‌اند بازگو کرده و به بوتۀ نقد کشاند. شخصیت‌های داستانی او به طور غالب، انسان‌های روان‌رنجوری هستند که آراء و نظریه‌های کارن هورنای در حوزه روانکاوی شخصیت، بستر مناسبی برای نقد و تحلیل آنها است.

پژوهش حاضر بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی، اصول روانشناختی کارن هورنای را بر شخصیت‌های رمان الباذنجانة الزرقاء منطبق ساخته و با بررسی شاهد مثال‌های انتخابی از این رمان، هدف میرال الطحاوی را از خلق چنین شخصیت‌هایی واکاوی کند و به دو سوال اساسی زیر پاسخ دهد:

۱. شخصیت‌های رمان *الباذنجانة الزرقاء* در کدام دسته از تیپ‌های شخصیتی کارن هورنای قرار می‌گیرند؟
۲. چه عواملی باعث شکل‌گیری شخصیت‌های روان‌رنجور این رمان شده است؟

پیشینه تحقیق

میرال الطحاوی جزو نویسندگان مطرح مصری است که اخیراً آثار ادبی او مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. از پژوهش‌های ارزشمندی که در ارتباط با این نویسنده انجام گرفته است می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

مقاله‌ای تحت عنوان «جلوه‌های تاثیرپذیری میرال الطحاوی از فروغ فرخزاد در رمان بروکلین‌هایتس» از عبدالاحد غیبی و رویا بدخشان که در فصلنامه کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، سال ۱۳۹۵، شماره ۲۴، صص ۹۱-۱۱۷ به چاپ رسیده است. در این مقاله، تاثیرپذیری میرال الطحاوی از فروغ فرخزاد شاعر معاصر ایران در نگارش رمان «بروکلین‌هایتس» و اندیشه‌های مشترک این دو ادیب مورد بررسی قرار گرفته است. هم‌چنین مقاله‌ای با عنوان «میرال الطحاوی از خیمه تا بادنجان کبود» اثر مرضیه بهبهانی که در فصلنامه تخصصی کتاب ماه ادبیات و فلسفه، سال ۱۳۸۱، شماره ۶۱، صص ۴۸ و ۴۹ به چاپ رسیده است. نویسنده در این مقاله به طور گذرا، دو رمان «خباء» و «الباذنجانة الزرقاء» از آثار میرال الطحاوی را معرفی کرده، و به بیان مختصر برخی گرایش‌های فکری نویسنده در این دو اثر بسنده می‌کند. از پژوهش‌های دیگری که در حیطه نقد روان‌شناختی رمان انجام گرفته است می‌توان به مقاله «تحلیل روان‌شناسانه رمان زقاق المدق» اثر نجیب محفوظ اشاره کرد؛ این مقاله از یحیی معروف و مسلم خزلی در دوفصلنامه علمی پژوهشی نقد ادب معاصر عربی، سال ۱۳۹۵، شماره ۱۱، صص ۲۱۱-۲۳۵ به چاپ رسیده است. نویسندگان این مقاله بر اساس نظریه‌های مختلف شخصیت، به تحلیل ادبی - روان‌شناختی این رمان پرداخته و گونه‌های شخصیتی و ویژگی‌های خاص آنها را واکاوی کرده‌اند.

میرال الطحاوی و رمان الباذنجانة الزرقاء در یک نگاه

میرال الطحاوی سال ۱۹۶۸م در مصر به دنیا آمد. او در سال ۲۰۰۷م، دکترای خود را با موضوع "زیبایی‌شناسی و شکل‌گیری هنری از رمان عربی صحرا"، در دانشگاه قاهره به پایان رساند و هم‌اکنون مدرس ادبیات مدرن عربی در دانشگاه ایالتی آریزونا است. الطحاوی، یکی از برجسته‌ترین نویسندگانی است که توانست در مدتی کوتاه در ادبیات عرب و در سطح بین‌الملل مطرح شود. شهرت او مدیون ابتکار سبکی خاص در حوزه زبان و معناست. از نظر او هر نویسنده، ویژگی‌هایی دارد که برخاسته از رویدادها و واقعیت‌های اجتماعی و روانی اوست (بهیانی، ۱۳۸۱: ۴۸). او می‌گوید: «من معتقدم که نویسندگی به مثابه پل ارتباطی بین فرهنگ‌های مختلف است. نوشتن یگانه راه حل، نه تنها برای بهبود تصویر خاورمیانه و زنان مسلمان، بلکه برای عبور از ناهمواری‌های بین فرهنگ‌هاست و دیدگاه کلیشه‌ای را که در غرب نسبت به عربها و مسلمانان غالب است تغییر می‌دهد» (<http://alarabiya.net/articles>). «میرال الطحاوی نویسنده‌ای شجاع است که دیدگاه‌هایی انقلابی دارد و رمان‌های او به اکثر زبان‌های اروپایی ترجمه شده است. حال و هوای رمان‌هایش غالباً مثل بادیه مصر پاک و بدوی است» (فرزاد، ۱۳۸۶: ۴۳). الخبء، الباذنجانة الزرقاء، نقرات الضباء و إمارة الأرق از مهم‌ترین آثار داستانی الطحاوی محسوب می‌شوند که نویسنده در آنها به طور غالب، مشکلات زنان در جامعه مصر را بیان کرده است.

در رمان الباذنجانة الزرقاء، قهرمان داستان دختری است به نام "ندا" که در زمان جنگ مصر و اسرائیل در سال ۱۹۶۷م به دنیا می‌آید. ندا ملقب به «الباذنجانة الزرقاء» دختری که اسیر توقعات خانواده‌اش است؛ مادر دوست دارد که دخترش همانند شاهزاده‌ها باشد ولی ظاهر و باطن او را در حد انتظارات خود نمی‌بیند و کارهایش را مایه ننگ می‌داند و او را الباذنجانة الزرقاء (بادنجان کبود) می‌نامد. پدرش که خود، پزشک است می‌خواهد که ندا دانشمند فضایی شود و برادرش انتظار دارد که او شخصی بسیار مذهبی به بار آید. ندا زیر فشار این همه انتظارات، به دنبال گمشده‌ای به نام محبت می‌گردد تا نیاز روحی‌اش را برطرف کند اما هر چه بیشتر می‌جوید ناکام‌تر است. او در جستجوی

کمبودهایش دائم در بحران به سر می‌برد. این رمان روایتگر گم شدن هویت در میان بحران عواطف و احساسات است خصوصاً زمانی که ندا وارد دانشگاه می‌شود و در ابراز وجود خود و تعامل با اطرافیان دچار مشکل است؛ از یک طرف کم‌رویی و از طرف دیگر پایبندی او به اصول مذهبی باعث می‌شود که با دیگران سنخیت نداشته باشد و در تعامل با آنها دچار آسیب شود. او با هم اتاقی‌اش "صفا" بر سر عشق پسری به نام "زیاد" رقابت می‌کند. صفا سعی می‌کند به هر شکل ممکن، پیروز این رقابت باشد هر چند که در نهایت او نیز توسط پسر به بازیچه گرفته می‌شود. ندا برای اینکه بر وضعیت نامطلوب کنونی که باعث نادیده گرفته شدن وجود او می‌شود، فائق آید سعی می‌کند تحولی ایجاد کند و علیه چارچوب‌های مسلط بر خود بشورد؛ او حجاب را کنار می‌گذارد و تصمیم می‌گیرد که محبت خود را به "زیاد" ابراز کند اما عکس‌العمل مناسبی از او دریافت نمی‌کند و دچار شکست عاطفی می‌شود.

نظریه روانشناختی کارن هورنای

کارن هورنای (Karen Horney) ۱۸۸۵م-۱۹۵۲م روانکاو بزرگ آلمانی بر این عقیده است که علاوه بر مسائل زیست‌شناختی، مسائل مربوط به محیط و فرهنگ در شکل‌گیری شخصیت انسان‌ها اهمیت به‌سزایی دارند به طوری که انسان تحت تاثیر شرایط مختلف و در اثر روابط گوناگون با اطرافیان و به خاطر برطرف کردن نیازهای روحی و جسمی‌اش، راه‌های تدافعی مختلف را بر می‌گزیند که در پی آنها یکی از شخصیت‌های مهرطلب، برتری‌طلب و انزواطلب بر او غالب می‌شود و انسان در دوره‌های مختلف زندگی‌اش و با توجه به فرآیندهای متفاوت، حالت‌های تدافعی مختلفی را در پیش می‌گیرد تا از آسیب اطرافیان و محیطی که آرامش او را بر هم می‌زند در امان بماند؛ پنهان ماندن در پشت این نقاب‌های تدافعی باعث می‌شود که شخص از خود واقعی‌اش دور شده و تبدیل به شخصیت روان‌رنجوری - نابسامانی شدید ذهنی که از جمله مشخصات آن، پریشانی حالات احساسی و عاطفی، اختلال در شناخت مکان، زمان، اشخاص و در بعضی موارد «توهم» و «هذیان» است (ثریا، ۱۳۸۴:

۷۸). _ شود که اضطراب بنیادین _ احساس بی‌اهمیت و درمانده بودن و رها شده در دنیایی که پر از سوء استفاده، تقلب، تهاجم، تحقیر، خیانت و حسادت است (فیست، ۱۳۹۱: ۱۹۷). _ حاصل از فشارهای محیطی، او را در پس یک خودانگاره آرمانی _ نگرش بیش از حد مثبت نسبت به خویش که فقط در نظام عقیدتی خود فرد وجود دارد (همان). _ محصور کرده است. «خودانگاره آرمانی روان‌رنجور جایگزین ناخوشایندی برای احساس ارزشمندی مبتنی بر واقعیت است. فرد روان‌رنجور به خاطر ناامنی و اضطراب، اعتماد به نفس ناچیزی دارد و خودانگاره آرمانی اجازه نمی‌دهد که این نقایص اصلاح شود. این خودانگاره فقط احساس خیالی ارزش را به وجود می‌آورد و فرد روان‌رنجور را با خود واقعی بیگانه می‌کند» (شولتز، ۱۳۹۰: ۱۸۸). «هنگامی که افراد خودانگاره‌ای آرمانی از خودشان می‌سازند، خود واقعی آنها به طور فزاینده‌ای عقب می‌ماند این شکاف بین خود واقعی و خود آرمانی بیگانگی فزاینده‌ای ایجاد می‌کند و باعث می‌شود که افراد روان‌رنجور از خود واقعی‌شان بیزار شوند و آن را خوار بشمارند (فیست، ۱۳۹۱: ۲۰۵).

این روند تحولی در زمینه شخصیت، از دوران کودکی آغاز می‌شود؛ کودک به مرور و به طور ضمنی متوجه می‌شود که باید به یک طریقی با اطرافیان خشن، ناهنجار و آزاردهنده خود مدارا و مماشات کند. برای تحقق این هدف سه راه بیشتر وجود ندارد: «یک راه این است که سعی می‌کند رفتارش را طوری شکل دهد که مطابق دلخواه اطرافیانش باشد. احساسات، تمایلات و اعتقاداتش را طوری پرورش می‌دهد که در جهت موافق با تمایلات و احساسات و اعتقادات دیگران باشد. بنابراین رفته‌رفته تبدیل به کودکی می‌شود سربه‌راه، توسری خور، تابع و تسلیم انتظارات و خواسته‌های دیگران. بعداً به علت همین روشی که برای مدارا با آزارهای افراد محیط اتخاذ کرده، صفات و خصوصیات اخلاقی و شخصیتی خاص پیدا می‌کند که در روانشناسی هورنای به شخصیت مهرطلب مشهور است. طریق و شیوه دیگری که ممکن است کودک برای مصونیت از آزار دیگران در پیش گیرد این است که چنان تمایلات و حالات خشن و گستاخانه در خود بپروراند و رفتارهایی در پیش گیرد که برای کسی صرف نداشته

باشد با او درافتد. خیلی بد دهن، فحاش، آماده جدال و تند و تیز می‌شود. فردی که این رویه را در پیش گرفته شخصیت برتری‌طلب نام دارد. راه سوم این است که حتی المقدور سعی می‌کند با دیگران کمتر تماس و برخورد پیدا کند تا کمتر آزار ببیند. اتخاذ این روش هم او را تبدیل به آدمی انزواطلب و با خصوصیات خاص عزت‌طلبی می‌نماید» (هورنای، ۱۳۹۰: ۹ و ۱۰).

تیپ‌های شخصیتی در رمان «الباذنجانة الزرقاء»

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد عنصر شخصیت در رمان‌های الطحاوی از اهمیت بیشتری برخوردار است. به نظر می‌رسد این موضوع در رمان *الباذنجانة الزرقاء* از شدت بالایی برخوردار است؛ شخصیت‌های این رمان به‌طور غالب از اختلالات و مشکلات روحی و روانی رنج می‌برند که نقش عوامل فرهنگی و محیطی در پیدایش آنها بسیار پررنگ است. مقاله حاضر بر آن است شخصیت‌های این رمان را بر اساس نظریه روانشناختی کارن هورنای که گذشته از عوامل وراثتی، عوامل محیطی و فرهنگی را در تکوین و شکل‌گیری شخصیت بسیار موثر می‌داند مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

تیپ‌های شخصیتی مهرطلب

ندا، قهرمان داستان از تیپ شخصیت‌های مهرطلب است. او همیشه در جستجوی محبتی است که خلأ آن را در وجودش احساس می‌کند؛ محبتی که از دوران کودکی در محیط خانواده تقریباً از آن بی‌بهره بوده است. مادر ندا که باید کانون محبت می‌بود او را از این نعمت محروم کرد. تقابل ناعادلانه و تعامل ناصواب بین مادر و دختر ناشی از تفاوت شخصیت‌های آنها است به گونه‌ای که مادر، رفتار و شخصیت دخترش را منطبق با انتظارات خود نمی‌یابد و واکنش‌های مهرآمیز او تبدیل به خشونت و پرخاش می‌گردد. ندا با زخمی عمیق در درونش، خود را در حصار انتظارات اطرافیان اسیر می‌بیند. از آنجایی که خود واقعی ندا با شخصیت آرمانی که خانواده‌اش انتظار دارند فاصله دارد ندا خود را عاجز از برآورده کردن توقعات آنان می‌بیند و این عجز و

ناتوانی، اطرافیان را از او دور می‌کند. بنابراین او همیشه به دنبال جلب توجه دیگران است. ندا به دنبال کسی است که او را همان‌گونه که هست قبول داشته و دوست داشته باشد. در درون او ترسی از پس زده شدن از جانب دیگران وجود دارد و بازتاب این ترس، شکست‌های مکرر در زندگی اوست و این باعث می‌شود که او در ابراز وجود واقعی‌اش دچار مشکل گردد و بیشتر احساس ضعف و درماندگی کند تا جایی که تعادل روحی و جسمی او به هم می‌ریزد و بارها به دنبال اتفاق‌های مختلف، زخم‌ها و کبودی‌های عمیقی در جسم او و تبعات آن در روح او به جای می‌ماند:

«تَتَأَرْجُحُ أَكْثَرَ، وَفِي الْبَلْكَوْنَةِ الْمُطَلَّةِ عَلَى الْأَرْجُوْحَةِ، بَجَلْسِ صُؤْيُجِبَاتِ الْمَلَكَةِ وَ يَضْحَكْنَ. فِي كُلِّ سَاقٍ لَهَا أَكْثَرَ مِنْ جُرْحٍ وَكَدَمَةٍ، عُرْزَتَانِ عِنْدَمَا سَقَطَتْ عَلَى سُورِ الْبَيْتِ، شَقٌّ طَوِيلٌ فِي فَحْذِهَا حِينَ تَشْعَلُقَتْ فِي مِزْلَاجِ الْبَابِ، وَاحِدٌ حِينَ سَقَطَتْ مِنَ الثُّوتَةِ وَآخِرَ حِينَ رَكَضَ الدَّيْكَ الرُّومِيُّ وَرَاءَهَا فِي الْفِنَاءِ، وَنَابَانَ لِكَلْبِ الْجِيرَانِ الَّذِي عَضَّهَا وَهِيَ تَرْكُلُهُ بِالْحَصَى، وَتُدَوِّبُ كَثِيرَةً أُخْرَى لَمْ تَعْرِفْ أَسْبَابَهَا. تَرْفَعُ طَرْفَ فُسْتَانِهَا وَتَتَأَرْجُحُ وَحِينَ يَكْفُونَ عَنِ الْمَضِغِ وَالصَّحْكِ سَتَلُوِي إِحْدَاهُنَّ فَمَهَا وَهِيَ تَرِيثُ عَلَى ظَهْرِ الْمَلَكَةِ مُوَأْسِيَةً: سَبْحَانَ الْخَالِقِ، الَّذِي يَرَاهَا لَا يُصَدِّقُ أَنَّهَا إِبْنَتُكَ يَا مَلِكُ» (الطحاوی، ۲۰۱۲: ۲۴).

(بیشتر تاب می‌خورد و در بالکن رو به روی تاب، دوستانِ ملکه نشسته و می‌خندند. از زمانی که از دیوار خانه افتاده است، اثر چند زخم و کبودی عمیق در پاهایش به جا مانده است، وقتی که از قفل در آویزان شد شکاف بزرگی در ران او به وجود آمد، یک زخم هنگامی که از درخت توت افتاد و دیگری هنگامی که بوقلمون در حیاط دنبالش کرده بود، و جای دو دندان سگ همسایه، وقتی که آن را با سنگ می‌زد گازش گرفته بود، و زخم‌های زیاد دیگری که علت آنها را نمی‌دانست. پایین لباسش را بلند می‌کند و تاب می‌خورد و وقتی که از خوردن و خندیدن فارغ می‌شوند یکی از آنها دهانش را تاب می‌دهد و در حالی که با حالت دل‌داری به پشت ملکه دست می‌زند می‌گوید: جلّ الخالق، ای ملکه! هر کس که او را ببیند باور نمی‌کند که دختر تو است).

ندا اطرافیان را نه در کنار خود، بلکه در مقابل خود می‌بیند که پیوسته از او ایراد می‌گیرند یا به دنبال نقطه ضعفی برای مسخره کردن او هستند. و این برداشت‌های ندا بازخوردهای مخربی در روان او دارد، کارن هورنای معتقد است که: «این فرافکنی خیلی مخرب است و از تیپ مطیع، موجوداتی کمرو، تودار و گوشه‌گیر می‌سازد»

(هورنای، ۱۳۹۰: ۱۳۶). این عدم تاییدها و طرد شدن‌های مکرر، اضطراب درونی او را افزایش می‌دهد و باعث می‌شود او در چنبرهٔ حالت‌های تدافعی گرفتار بماند. من بی‌گناه، پاک و معصوم ندا بسیار شکننده و حساس است. او با روایت جریان زندگی خود در روند داستان، اضطراب و ناکامی را به مخاطب منتقل می‌کند و خواننده به وضوح در می‌یابد که شرایط محیطی نامناسب و سراسر دلهره، او را ضعیف و حقیر ساخته است. «احساس حقارت، ناشی از درد و رنج عاطفی است که با انحراف از مسیر طبیعی و آزاد خویش به درون فرد راه یافته، در عمق شخصیت جایگزین شده است» (منوچهریان، ۱۳۶۲: ۵۸).

تصور ذهنی که ندا از خودش دارد دخترست سر به راه که کارهایش بر اساس اقتضای سن و فطرت او و در چارچوب هنجارهای جامعه است؛ در حالی که به گفتهٔ کارن هورنای «هر شخص غیر متخصص هم به وضوح می‌بیند که آدم عصبی واقعاً غیر از آن است که خودش تصور می‌کند» (هورنای، ۱۳۹۰: ۷۸) و دریافت دیگران از او شخصی است هنجارشکن و غیرعادی که رفتارهای ناخوشایند از خود بروز می‌دهد و این رفتارها بیشتر اوقات نشانگر ضعف او در برقراری ارتباط است که این ضعف به مذاق اطرافیان، خوش نمی‌آید بلکه موجب می‌شود که آنها با دیدهٔ ترحم و یا انزجار به او نگاه کنند. «وقتی اختلاف بین خود واقعی و خود تصویری به قدری شدید باشد که هیجانانگیز و تشویش‌های ناشی از آن یعنی عناد به خود و تهمت به خود که به علت فاصله بین این دو خود ایجاد می‌شود، غیرقابل تحمل و فوق العاده آزار دهنده گردد شخص، دیگر در وجود خودش به هیچ ملجایی نمی‌تواند پناه برد در این صورت متوسل به تعکس می‌شود؛ یعنی آنچه را در وجود خود او می‌گذرد و جریاناتی را که در روح او صورت می‌گیرد در خارج از وجود خود تصور می‌کند و عوامل خارجی را مسئول و مسبب مسائل روحی و درونی خود فرض می‌نماید و به کلی از خودش دور می‌گردد» (همان: ۹۷ و ۹۸).

ندا که در بین خودآرمانی و خودواقعی، دچار بحران هویت شده است این بحران را با خطاب قرار دادن مادرش، این چنین به زیبایی توصیف می‌کند: «حَاوَلْتُ أَنْ أَكُونَ كَمَا

تَشْتَهِي "أنت أو تُريد" هي "اجتهدت كثيراً أن أصيخ المرأة التي أُحِبُّها أو الابنة التي تَلِيقُ بِها، لكنِّي كُلمَّا حاولتُ إرضاءها، أغضبتُك وكُلمَّا حاولتُ مُصالحتك جرحتني، أعرِفُ أُنِّي بِحاجةٍ لِعُبورِ بَحْرِ مالِحٍ كَي أُجِدَ بَعْضَ الحلاوةِ فِي الأيامِ الَّتِي تَمُرُّ، سَأَعْبُرُهُ» (الطحاوي، ۲۰۱۲: ۱۳۱). (سعی کردم همانی باشم که "تو" دوست داری یا "او" می‌خواهد. تلاش کردم زنی بشوم که دوست دارم یا دختری که تو لایق آن هستی، اما هر وقت که سعی کردم او را راضی کنم، تو را ناراحت کردم، و هر وقت که سعی کردم با تو مدارا کنم روح مرا زخمی کردی، می‌دانم که در گذر ایام، باید از دریای شوری عبور کنم تا به بعضی از شیرینی‌ها برسم، از آن عبور خواهم کرد.)

ندا می‌داند که باید خود واقعی‌تر را پیدا کند تا از این حالت سرگردانی، رها شود بنابراین تصمیم می‌گیرد که انتظاراتش را از اطرافیان کم کند و مستقل باشد، اما آثار رنجش‌های گذشته، در وجود او همچنان باقی است: «كَبُرْتُ قَلِيلاً، مَسَحْتُ دَمْعِي وَحَدَّثْتُ نَفْسِي عَنِ التَّمَاشِكِ، لَكِنَّ السُّعَالَ كَانَ قَدْ جَرَّخَ صَدْرِي» (همان: ۱۳۰). (کمی بزرگتر شدم، اشک‌هایم را پاک کردم و با خودم درباره خویشتن‌داری حرف زدم، اما سرفه، سینه‌ام را زخمی کرده بود.)

هورنای معتقد است هر کسی زندگی را با استعداد رشد سالم آغاز می‌کند، اما انسان‌ها مانند سایر ارگانیسم‌های جاندار، برای رشد کردن به شرایط مطلوب نیاز دارند. این شرایط باید محیط صمیمانه و محبت‌آمیز را در بر داشته باشد، چنین شرایطی احساس ایمنی و خشنودی در آنها ایجاد می‌کند و امکان رشد کردن مطابق با خود واقعی آنها را برایشان فراهم می‌آورد. متأسفانه، تأثیرات ناگوار متعددی می‌توانند در این شرایط مطلوب اختلال ایجاد کنند. از همه آنها مهم‌تر، ناتوانی یا بی‌میلی والدین در محبت کردن به فرزندان‌شان است که در این صورت کودک احساس خصومت را در خود پرورش می‌دهد با این حال، کودکان این خصومت را به ندرت به صورت خشم نشان می‌دهند؛ در عوض آنها خصومت خود را سرکوب می‌کنند و هیچ آگاهی از آن ندارند. خصومت سرکوب شده، از آن پس به احساس عمیق نایمنی و احساس مبهم نگرانی منجر می‌شود. این حالت اضطراب بنیادی نامیده می‌شود (فیست، ۱۳۹۱: ۱۹۷).

یکی از عواملی که سبب پدید آمدن اضطراب روان‌رنجور می‌شود، همان تنش ناشی از تمایلات سرکوفته و واپس‌رانی شده است (هورنای، ۱۳۸۷: ۱۴۶). ندا بارها به این نتیجه می‌رسد که وجودش لایق هیچ چیز نیست و این، حاصل تلقین‌ها و برخوردهای اطرافیان و طرد شدن‌های مکرر بخصوص از طرف مدرس فرانسوی است که به خاطر یک شیطنت نوجوانانه ندا، او را این‌گونه سرکوب می‌کند: «لَأُرِيدُ أَنْ أَسْمَعَ صَوْتِكَ نَهَائِيًا، مَفْهُوم؟» (الطحاوی، ۲۰۱۲: ۳۵). (نمی‌خواهم دیگر صدایت را بشنوم، فهمیدی؟)

نویسنده، ناکامی‌های حاصل از محیط و فرهنگ را در یک قطعه از داستان، با زیبایی کم نظیری این‌چنین به تصویر می‌کشد: «لَأُحِبُّ لُعْبَةَ الْعَرِيسِ وَالْعَرُوسَةَ، وَلَا أُحِبُّ أَنْ أَقْفَ فِي "الْجُونِ"، ثَلَاثَ مَرَاتٍ تَكْسَرُ ذِرَاعِي وَهَمَّ يَشُوطُونَ فَأَسْفُطُ وَيُصَفِّقُونَ لِلْكَرَةِ، وَصِرْتُ أَحَافٍ مِنْ تَسَلُّقِ الْأَشْجَارِ ... وَلَا أُحِبُّ الْحَجَلَةَ لِأَنَّ أُمَّي تَقُولُ إِنَّ سَاقِي لَيْسَتْ جَمِيلَةً وَإِنَّ أَصَابِعِي طَوِيلَةٌ جَدًّا مِثْلَ أَصَابِعِ جَدِّي وَلَا أُحِبُّ الْإِسْتِغْمَايَةَ لِأَنِّي حِينَ أُحْبِي عَيْيَ يُقَبَّلُ الصَّيْبَةُ صَدِيقَاتِي مِنْ خَلْفِ الْأَبْرَاجِ وَفِي ثَنِيَاتِ الْبُيُوتِ الضَّيِّقَةِ، وَيَتَكَوَّنِي أَنْحَبُ مِنْ جِدَارٍ لِجِدَارٍ وَلَا أَعْرِفُ كَيْفَ أَصِلُ لَشَيْءٍ...» (همان: ۲۷ و ۱۲۸).

(من اسباب بازی عروس و داماد را دوست ندارم. من دوست ندارم دروازه‌بان باشم، سه بار بازویم شکست در حالی که آنها توپ را پرتاب می‌کردند من می‌افتادم و آنها برای توپ کف می‌زدند، از بالا رفتن از درختان می‌ترسیدم، من بازی لی‌لی را دوست ندارم زیرا مادرم می‌گوید که پاهایم زیبا نیست و انگشتانم مانند انگشتان پدر بزرگم خیلی دراز است. بازی قایم باشک را دوست ندارم، زیرا زمانی که چشم‌هایم را می‌بندم، پسرها دوستانم را در پشت خانه‌های بلند و در پس‌کوچه‌های تنگ بین خانه‌ها می‌بوسند، و مرا در حالی که با سرگردانی از دیواری به دیوار دیگر حرکت می‌کنم و نمی‌دانم چگونه چیزی را پیدا کنم، رها می‌کنند.)

«اضطراب بنیادی به خودی خود روان‌رنجوری نیست، بلکه خاک حاصلخیزی است که روان‌رنجوری می‌تواند در هر زمانی از آن پرورش یابد» (فیست، ۱۳۹۱: ۱۹۸). شرایط اضطراب آلود، در مورد ندا منجر به روان‌رنجوری شدید شده است؛ به گونه‌ای که راهی برای درمان نمی‌یابد: «قَلْبِي مَدِينَةٌ وَتَاةٌ مِفْتَاحُهُ، كَثُرَتْ هُمُومُهُ وَقَلَّتْ أَفْرَاحُهُ» (همان: ۱۱۲). (قلب

من شهریست که کلیدش گم شده است، درد و غم‌هایش بسیار و شادی‌هایش کم است).

تیپ‌های شخصیتی برتری طلب

مادر ندا، ملکه ناریمان که نام همسر ملک فاروق را به عنوان نام مستعار برای خود انتخاب کرده است، شخصیتی برتری طلب دارد. او دوست دارد ندا نیز مانند شاهزاده‌ها، نجیب باشد؛ بنابراین به ظاهر و رفتار دخترش بسیار حساس است. ندا حسرت مادرش را به شدت احساس می‌کند به طوریکه می‌گوید: «كَانَتْ تُرِيدُنِي أَنْ أَصْبَحَ أَمِيرَةً فَأَلْبَسْتَنِي أَحْذِيَّةً أَصْعَرَ مِنْ مَقَاسِي... كَانَ لَا يُدُّ أَنْ أَصِيرَ أَطْوَلَ قَلِيلًا لِأَنَّ كُلَّ الْأَمِيرَاتِ، مَمَشُوقَاتُ الْقَوْمِ» (الطحاوی، ۲۰۱۲: ۵). (مادر من خواست من یک شاهزاده خانم باشم و به من کفش‌های کوچکتر از اندازه‌ام می‌پوشاند... من باید کمی بلند قدرتم می‌شدم چرا که تمام شاهزادگان باریک اندام هستند).

مادر، ندا را با این حرف‌ها که او زیبا و مانند شاهزاده‌ها نیست به طور مدام می‌آزارد حتی مسئله محبت پدر به ندا برای او ناخوشایند است و گویی در جلب توجه و محبت همسر، با دخترش در رقابتی نامحسوس قرار گرفته است. این حس حسادت بعد از فوت پدر از بین می‌رود: «أُمُّهَا صَارَتْ حَزِينَةً جَدًّا وَعَجُوزًا وَرَمَّا صَارَتْ وَدُودًا مَعَهَا لِأَنَّ الَّذِي كَانَ يَتَعَارَكَانِ عَلَى حُبِّهِ مَاتَ، أَغْلَقُوا عَلَيْهِ بَابَ الْقَبْرِ، صَارَ فَقَطْ يَأْتِيهِمَا فِي الْمَنَامَاتِ» (همان: ۱۱۱).

(مادرش بسیار پیر و ناراحت است و چه بسا با او مهربان‌تر شده است زیرا کسی که بر سر مهر و محبت او با هم می‌جنگیدند از دنیا رفته است، او را دفن کرده‌اند و فقط در خواب به سراغشان می‌آید).

«رفتار گروه برتری طلب با دیگران بسیار خصمانه و بی‌رحمانه است. به راحتی به حقوق دیگران تجاوز می‌کند، پیوسته دیگران را انتقاد، تحقیر و ملامت می‌کند و رفتارشان نسبت به دیگران تحکم‌آمیز، ریاست‌مآبانه، سرزنش‌آمیز و عیب‌جویانه است» (هورنای، ۱۳۸۴: ۳۵-۳۴). ملکه ناریمان مانند همه مادران دیگر، دخترش را جزئی از

وجودش می‌داند اما جزئی که با اجزای دیگر منطبق نیست و شخصیت برتری طلبِ ملکه ناریمان را دچار تزلزل و تشویش می‌کند و کارهای او باعث تخریب شخصیت برتری جوی مادر می‌شود: «تَرَى أَنَّ وُجُودَ الْبَاذِنَجَانَةِ فِي حَيَاتِهَا نَكْبَةٌ لِكُلِّ طُمُوحَاتِهَا» (الطحاوی، ۲۰۱۲: ۱۶). (بر این باور است که وجود باذنجان در زندگی او سرکوبی بر تمامی آرمانهایش است).

این تقابل‌های پی‌درپی باعث ایجاد رابطه‌ای تیره و سرد بین مادر و فرزند می‌شود. به نظر می‌رسد که دو شخصیت مهرطلبِ ندا و برتری‌طلبِ مادر در بیان خواسته‌های خود به یکدیگر با مانع روبرو شده و ناموفق هستند در نتیجه هر دو به تعکس روی می‌آورند؛ بدین معنا که رفتارهای طرف مقابل را عامل بروز عکس‌العمل‌های ناهنجار خود می‌دانند. و این چرخه همچنان ادامه پیدا می‌کند تا جایی که ندا در خطاب‌هایش اغلب از لفظ مادر استفاده نمی‌کند بلکه از مادر با لفظ ملکه ناریمان یا ضمیر او یاد می‌کند گویی که تصویری از موجودی به نام مادر ندارد یا اینکه مادر بودن او را نفی می‌کند: «بَحْتُّ عَنْ طَيْفِ الْمَلِكَةِ نَارِيمَانَ. إِنَّهَا الْآنَ فِي الْحَجَرَةِ الْمَغْلَقَةِ عَلَى أَحْزَانِهَا، أَوْ رُبَّمَا فِي التَّرَاسِ تَحْتَ الْيَاسْمِينَةِ تُعِدُّ الْأَزْهَارَ لِلْمَوْتِ أَوْ أَمَامَ النَّارِ الْمَشْتَعَلَةِ فِي الْمِدْفَأَةِ، الْمِدْفَأَةُ لَا تَعْمَلُ.. إِنَّهَا تَحْتَ فِرَاشِهَا» (همان: ۹۵). (در خیال ملکه ناریمان را جستجو کردم. او الآن با غم و اندوهش در اتاق در بسته نشسته است، یا شاید در تراس، زیر یاسمن برای مرده‌ها گل آماده می‌کند یا جلوی آتش روشن بخاری نشسته است، بخاری خاموش است.. او در رختخوابش است).

«بیرونی کردن در حقیقت، محو کردن خود واقعی است. بیرونی کردن حربه‌ای برای تضمین بقای خود آرمانی است» (رایکمن، ۱۳۸۷: ۱۶۶). مادر که نام مستعار ملکه ناریمان را به یدک می‌کشد چه بسا آرزو دارد که ملکه شدن در مورد دخترش تحقق یابد. بنابراین ظاهر و باطن او را زیر ذره‌بین می‌برد تا خود آرمانی محقق نشده خود را در وجود دخترش متجلی سازد. خودانگاره ملکه ناریمان، مادری است کاردان و صاحب اعتبار و آبرو که دوست دارد فرزندش به این اعتبار بیافزاید. اما دریافت ندا از او شخصیتی است نامهربان و جبار که تنها به خود و آرمان‌های خود می‌اندیشد و درک احساسات ظریف برایش کاری دشوار است؛ در نتیجه شکافی عاطفی بین مادر و دختر

ایجاد می‌شود که باعث می‌شود ندا آرزو کند که هیچ وقت مادر نشود: «تُطَالِيَنَّ أَنْ أَكُونَ أُمًّا، أَنَا الَّتِي دَعَوْتُ اللَّهَ الْأَيْبَتِ رَحْمِي أَيَّ مَخْلُوقَاتٍ» (الطحاوی، ۲۰۱۲: ۱۳۰). (از من می‌خواهی که مادر شوم، در حالی که از خدا خواسته‌ام رحم من هیچ مخلوقی را نپروراند.)

ندا با تمام تنهایی‌اش وارد دانشگاه شده است و به دنبال حامی و تکیه‌گاهی است که وی را زیر چتر حمایت عاطفی خود بگیرد و تمام تصورات آرمانی‌اش را در وجود پسری به نام "زیاد" می‌بیند که شخصی جسور و فعال سیاسی است. «جلب محبت، احساس تنهایی انسان را تسکین می‌دهد، از احساس بی‌ارزشی نسبت به خودش می‌کاهد و نوعی اعتماد به نفس بدلی به او می‌دهد» (هورنای، ۱۳۸۴: ۳۱۲). ندا در این رابطه در خصوص اینکه آیا مانند سایر دختران رابطه‌ای آزادانه برقرار کند یا با توجه به آموزه‌های دینی‌اش پایبند اصول و مقررات باشد، تا مدت‌ها درگیر تضارب افکار خود است که در نهایت تصمیم می‌گیرد در یک رابطه عاطفی با محبوبش وارد شود به امید اینکه یک علاقه دوطرفه ایجاد کنند. اما حاصل این ارتباط، شکست روحی ندا است پس از اینکه حرف آخر "زیاد" را می‌شنود: «... أَنَا لِأَفْكَرُ فِي الزَّوْجِ وَلَا فِي أَطْفَالٍ وَلَا فِي كُلِّ مَا فِي رَأْسِكَ. أَنَا لَسْتُ فَاضِيًا لِوَأَجِدَ مِثْلَكَ.» (الطحاوی، ۲۰۱۲: ۱۶۰). (من به ازدواج و بچه و هر آنچه که در ذهن توست فکر نمی‌کنم... من برای کسی مثل تو وقت خالی ندارم.) «أَنَا لَمْ أَعْرِفْكَ أَصْلًا كَيْ أُحِبَّكَ» (همان: ۱۵۵). (من اصلاً تو را نمی‌شناسم چه برسد به این که دوستت داشته باشم).

بعد از آن، چه بسا شب‌هایی که ندا تا صبح بیدار می‌ماند و در آرزوی عشق محبوب و شکست حاصل از این عشق اشک می‌ریزد و همچنان منتظر بارقه امیدی است تا چشمانش با برگشتن او روشن شود: «وَأَنْتَظَرْتُ نَسَمَةً أُخْرَى قَدْ تَقُولُ لِي: إِنَّهُ يُحِبُّكَ» (همان: ۱۶۶). (منتظر نسیم دیگری بودم که به من بگوید: او دوستت دارد).

"زیاد" شخصیتی برتری‌طلب و در عین حال، پرخاشگر دارد؛ ضربه‌های جسمی روحی و زبانی که او به اطرافیان وارد می‌کند برایش امری عادی است: «يُرْكَلُ كُلُّ شَيْءٍ فِي طَرِيقِهِ بِجَدَاءٍ بِهِ أَكْثَرُ مِنْ نَقَبٍ... وَعِنْدَمَا أَسْأَلُهُ عَنْ أَبِيهِ.. : مَاذَا كَانَ يَعْمَلُ؟! يُجِيبُ: "لَطِخٌ"... تَقُولُ أُمُّهُ لِي إِنَّهَا لَوْ مَاتَتْ فَسَيَتَرَكُهَا تَتَعَفَّنُ» (همان: ۷۰-۷۹). (با کفشی که چندین سوراخ دارد به

همه چیز سر راهش لگد می‌زند... و وقتی درباره کار پدرش می‌پرسم جواب می‌دهد: او یک احمق است... مادرش به من می‌گوید که اگر بمیرد او رهایش می‌کند تا بگردد. نویسنده، شخصیتی منفی از "زیاد" به تصویر می‌کشد که در کارهای سیاسی، اخلاقی و دینی‌اش فراتر از چارچوب‌های متعارف جامعه حرکت می‌کند که مسبب اصلی آن مادرش است. او گرفتار کشمکش روحی تلخی با مادر بوده و از مادرش متنفر است. آنها مدام بحث و جدل‌های لفظی با یکدیگر دارند: «وَتَنْتَهِي الْمَعْرَكَةَ بِأَنْ يَقْدِفَ مَزِيداً مِنْ زُجَاجَاتِ الْبِرَانْدِيِّ الْفَارِغَةِ لِتَسْحَطَمَ عَلَى الْأَرْضِ، وَهُوَ يَعْرِفُ أَنَّهَا تَرْخَفُ مُحَلَّفَةً جُرُوحاً كَثِيرَةً عَلَى سَاقِيهَا» (همان: ۱۷). (و نبرد به این صورت به پایان می‌رسد که تعداد زیادی از شیشه‌های خالی آبجو را بر زمین می‌اندازد تا بشکند، در حالی که می‌داند مادرش روی زمین می‌خزد و شیشه‌ها، زخم‌های زیادی بر پاهای او به جا می‌گذارند).

ناسزا گفتن و سخنان رکیک و ضربه‌های فیزیکی یک نوع وسیله تدافعی برای شخصیت پرخاشگر "زیاد" به حساب می‌آید. «افرادی که در کودکی مورد بی‌مهری و بدرفتاری بوده‌اند در بزرگسالی دشمنان اجتماع می‌شوند و شیوه زندگی آنها زیر سلطه نیاز به انتقام جویی در می‌آید» (سیاسی، ۱۳۷۰: ۱۱۵). نکات منفی که در شخصیت برتری-طلب "زیاد" وجود دارد خودش آنها را نمی‌بیند بلکه تصویری که از وجود خودش دارد شخصی است که کارها و نظراتش در پی اصلاح وضعیت ناخوشایند کنونی است. خودانگاره آرمانی "زیاد" بر اساس جوانی توانا بنا شده است که در امور سیاسی دخالت می‌کند، زیرا بر این باور است که می‌تواند وضعیت موجود را بهبود بخشد. اما نیروهای امنیتی او را عاملی مخل دانسته و در صدد تعقیب و دستگیری او هستند. او در روابط عاطفی، شخصی سرد و تقریباً نفوذ ناپذیر است و انتقادهایی که به ندا وارد می‌کند به زعم خودش در مسیر اصلاح و کمک به طرف مقابل است درحالی‌که ندا با انتقادهای او ذره ذره تخریب شده و او را شخصی بی‌رحم می‌بیند که دنیای رویایی‌اش را خراب می‌کند.

طرد شدن ندا از طرف محبوب بسیار شبیه طرد شدن او از طرف مادر است و باعث می‌شود ندا به این نتیجه برسد که لایق چیزی نیست: «أَنَا لِأَصْلَحُ لِشَيْءٍ» (الطحاوی، ۲۰۱۲:

۳۲. ندا پس از این تخریب روانی به دنبال مرهمی بر زخم‌های وجودش به مادر پناه می‌برد و این بار او را نه با دیده دشمن بلکه به عنوان مادری می‌بیند که نگران وضعیت موجود و آینده فرزندش است و از او می‌خواهد که در این لحظه حساس در کنارش باشد و به او چگونه زیستن را بیاموزد: «أُمِّي الَّتِي كَانَتْ تُشَمِّتُ فِي خِيَابِي، صَارَتْ تُشَارِكُنِي الْوِسَادَةَ الَّتِي تَمْتَصُّ دَمْعَةً مِنْ عَيْنِي وَدَمْعَةً مِنْ عَيْنَيْهَا» (همان: ۱۲۵). (مادرم که (قبلاً) ناکامی‌هایم را شماتت می‌کرد، (اکنون) سرش را با من بر روی بالشی می‌گذاشت که اشک چشمان هر دویمان بر آن می‌چکید.)

ندا و صفا در خوابگاه دانشگاه هم اتاقی هستند و با هم بر سر عشق "زیاد" رقابت می‌کنند. صفا از بسیاری از جنبه‌ها مخصوصاً از لحاظ شخصیتی، اخلاقی و معنوی با ندا تفاوت دارد و تقریباً در نقطه مقابل هم قرار دارند. صفا بر خلاف ندا، شخصیتی برونگرا دارد همچنین خود را ملزم به رعایت اصول دینی و اخلاقی نمی‌داند یعنی هر آنچه که ندا برای خودش به عنوان خط قرمز تعیین کرده است برای صفا معنایی ندارد. اما در طول داستان ندا از رقیب خود و کارهای او احساس نارضایتی نمی‌کند بلکه از جرأت و جسارت او در عجب است و با خودش این چنین واگویی می‌کند: «كَانَتْ الْبِنْتُ الْخَشْوَةُ فِي بَنطَالٍ ضَيِّقٍ وَفِي يَدَيْهَا سِجَارَةٌ تَنْظُرُ لِي بِاسْتِفْزَانٍ... صَوْتُهَا يُجْلِجِلُ فِي الْمَرِّ وَاسْمُهَا تَتَدَاوُلُهُ أَلْسِنَةٌ كَثِيرَةٌ، اسْمُهَا "صَفَاءٌ"... تَقِفُ دَائِمًا مُوَاجِهَةً رُوحِي بِتَحَدٍّ... هِيَ تَتَفَحَّصُ الرِّجَالَ بِنَدِيَّةٍ... لِمَاذَا يَتَحَوَّلُونَ إِلَى مَسَاكِينٍ وَمُرَاهِقِينَ بَجَوَارِ جُرْأَتِهَا؟!» (همان: ۱۷۳ و ۱۷۴). (دختر چاق با شلوار تنگ در حالی که سیگاری در دستش بود، تحریک‌آمیز به من نگاه می‌کرد... صدایش در راهرو می‌پیچد و نامش بر زبان‌های زیادی جاری است، نامش "صفا" است.. او همیشه روحم را به چالش می‌کشد... او مردان را با صدای بلند تفتیش می‌کند... چرا در مقابل جرأت او به نوجوانان بیچاره تبدیل می‌شوند!؟)

و شاید هم در ذهن می‌پروراند که کاش بتواند جای او باشد و به اندازه کافی گیرایی و جذابیت داشته باشد تا بتواند مورد توجه "زیاد" قرار گیرد. «افراد روان رنجور اغلب سائق نیرومندی برای بهترین بودن دارند. آنها باید برای تایید کردن برتری خودشان دیگران را شکست دهند» (فیست، ۱۳۹۱: ۲۰۰). این دو هم‌اتاقی در تلاش هستند

مالک احساسات و عواطف "زیاد" شوند و به ظاهر، صفا برنده این رقابت است. اما این بُرد، حاصل رابطه نامتعارف و نامشروعی است که در اثر آن، جسم و روح او توسط "زیاد" آسیب می‌بیند. «در رقابت عصبی، ارضاء تمایلات مخرب و نفرت‌آمیز بیش از هر چیز دیگر مطرح است هرچند ارضاء اینگونه تمایلات به ضرر خود شخص باشد و خودش بیشتر از دیگران از آن آسیب ببیند» (هورنای، ۱۳۸۴: ۲۱۴). آن‌چنان که از خصوصیات صفا پیداست او نسبت به دیگر دوستانش طالب برتری است و چنین شخصیتی حاضر است آسیب‌های یک رابطه را به جان بخرد تا اینکه در مقابل دیگران برتر دیده شود هر چند که خود به این موضوع واقف است که پیروزی واقعی این نیست، بلکه شبی از پیروزی را به نمایش می‌گذارد که خودش در باطن از آن راضی نیست.

ره‌آورد رقابت میان دو هم‌اتاقی، ندا را به سوی افکاری سوق می‌دهد که همه داشته‌هایش و آنچه که هست را بی‌ارج و قدر بداند و در صدد تغییر آنها برآید و به اصطلاح علیه خود شورش کند؛ چرا که وجود فعلی خود را ناکام و ناموفق می‌بیند. «هرگاه جوان احساس کند که اجتماع پذیرای او نیست به جستجوی ارزشهای نوین فرهنگی می‌پردازد تا جریان حوادث را دگرگون کند» (احدی، ۱۳۸۰: ۸۲). طغیانی که از طرف ندا در سنین جوانی صورت می‌گیرد دقیقاً با همین انگیزه و هدف است او نادیده گرفته شدنش در جامعه را مدام در ذهنش تکرار و تداعی می‌کند: «مُتَذَكِّرَةُ الْوَلَدِ الَّذِي اخْتَارَ صَدِيقَتَكَ دُونَكَ، مُرَدِّدَةً الْعِبَارَةَ نَفْسَهَا "المعرفة طريقي المحبّة ونحني لمن تعارف بشكّل كافٍ، أنا حتى لا أستطيع التكهّن بتفاصيلك من جلال هذه الملابس" .. خلعت ففأزك وغطاء رأسك وفتحت قلبك عن آخره، مؤكّدة أنّ كلّ تنازلات المحبّ مغفورة وأنّ الحياة تحتمل مُمكناً أجمل» (الطحاوی، ۲۰۱۲: ۱۵۶).

(پسری را به یاد می‌آوری که دوستت را به جای تو انتخاب کرد، در حالی که همان عبارت را تکرار می‌کرد که "شناخت، راه محبت است و ما به اندازه کافی با هم آشنا نشده‌ایم، من حتی نمی‌توانم از بین این لباس‌ها جزئیات تو را حدس بزنم". دستکشت را درآوردی و روسریت را برداشتی و قلبت را تا آخر باز کردی در حالی که مطمئن

بودی که تمام سهل‌انگاری‌های عاشق، بخشیده می‌شود و زندگی فرصتهای زیباتری دارد).

ندا احساس می‌کند که محدودیت‌های ناعادلانه اجتماعی او را زندانی کرده است. او به دنبال راهی برای رسیدن به آزادیست، همان آزادی که حال بد او را به حال خوب تغییر می‌دهد؛ آزادی امکان تغییر کردن است و مستلزم قادر بودن در پرورش دادن احتمالات مختلف در ذهن است هر چند فعلاً معلوم نباشد که فرد به چه صورتی باید عمل کند (فیست، ۱۳۹۱: ۶۴۱). ندا به عواقب طغیانهایش آگاه است و آنها را پذیرفته است زیرا پنجره‌ای که به سوی آزادی برای او گشوده می‌شود در نظر او ارزش تحمل و به جان خریدن تاوان‌های زیادی را دارد. نویسنده از طریق ندا، دیدگاه‌ها و تغییرات ایدئولوژیک خود را بیان می‌کند. تغییر در تفکر ندا از شیوه‌های مذهبی بسیار سنتی به اعتقادات سکولار، تصویری از تغییرات شخصیت نویسنده است. الطحجوی می‌گوید: «من در زندگی خیلی شورش‌ها کرده‌ام ابتدا در مقابل خانواده‌ام قیام کردم، بعدها سبک نویسندگی بزرگان عرصه ادب را رد کردم و شیوه‌ای در پیش گرفتم که باعث ایجاد بحث و جدل شد. بارها علیه خودم شوریدم و هر بار تاوان طغیانم را پس دادم، طغیان به نظر من اصلاً عیب نیست بلکه افتخار است و میل به آزادیست و به معنای داشتن سطح آگاهی و تفکری متفاوت در زمینه نویسندگی و ارزشهاست. طغیان یکی از نیازهای ضروری زندگی است زیرا که بسیاری از ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی لازم است که در هم کوبیده شده و دوباره بنا شوند» (الحمامصی: ۲۰۱).

تیپ‌های شخصیتی نرمال (سالم)

پدر ندا، سعد پاشا برخلاف اکثر مردان هم‌عصر خود، معتقد به دموکراسی است. وی عضو کنگره مصر است و روحیه‌ای روشنفکرانه دارد. او یک جراح است که در زمان تولد ندا به عنوان پزشک در جنگ حضور دارد و آن‌چنان که از توصیفات داستان برمی‌آید مخصوصاً در نامه‌هایی که ندا از احوالات او برای برادرش نوشته است او شخصیتی نرمال و متعادل دارد و به دختر و پسرش توصیه می‌کند که در تعاملات و

روابط اجتماعی دقت کرده و همیشه با درایت عمل کنند. او در یادداشت‌هایش خطاب به ندا توصیه می‌کند که: «صاحبی من الناس کباراً وجانِب الجُهالَ أهلَ الفُضولِ واشربِ نَقِيعَ السَّمِّ من عاقِلٍ واسکبِ علی الأرضِ دَواءَ الجهولِ» (همان: ۶۰). (با انسان‌های بزرگ، همنشین باش و از انسان‌های نادان فضول دوری کن و سمّ شفابخش را از دست شخص عاقل بنوش و داروی شخص نادان را بر زمین بریز).

با توجه به اینکه شخصیت پدر در نزد ندا مقبول و محترم است پندهای او را با طیب خاطر می‌پذیرد و در عملی کردن آنها تلاش می‌کند. پدر از ندا انتظار دارد که دانشمند فضایی شود: «أبی کانَ یُریدنی عالمةً فضاءٍ فَرَمّا اکتشفْتُ أشياءً مُبهرةً وَأَن یُطلقَ اسمُهُ علی بَحْرَةٍ منَ المِحْرَاتِ، کانَ یفترِضُ أَنّی عَبْرَتُهُ، أُضطرُّرْتُ أَن اُعتقدَ ذلكَ معَهُ» (همان: ۵). (پدرم می‌خواست که من دانشمند فضایی شوم شاید که چیزهای شگفت‌آوری کشف کنم و اسم او به یکی از کهکشان‌ها اطلاق شود، فکر می‌کرد که من یک نابغه هستم و من مجبور بودم با او هم عقیده باشم).

هر چند که ندا از برآورده کردن انتظار پدر عاجز مانده است اما پدر جزو کسانی نیست که او را تحت فشار قرار دهد و روح او را بیازارد. بنابراین ندا از مادرش گریزان و به سمت پدر متمایل می‌شود.

نتیجه‌گیری

با بررسی رمان *الباذنجانة الزرقاء* و نقد و تحلیل شخصیت‌های داستانی آن نتایج زیر به دست آمد:

۱- بر اساس روانکاوی کارن هورنای شخصیت بر سه پایه استوار است که در افراد نوروپیک یکی از این سه پایه غالب است و ابعاد دیگر سرکوب می‌شوند. این سه بعد شخصیت عبارتند از: انزواطلبی، مهرطلبی و برتری‌طلبی. در افراد سالم این سه بُعد با توجه به شرایط مختلف و اقتضای حال نمود پیدا می‌کنند.

۲- پنج شخصیت اصلی (ندا، مادر، پدر، زیاد و صفا) در رمان *الباذنجانة الزرقاء* نقش‌آفرینی می‌کنند که از میان آنها، چهار شخصیت از نوع شخصیت‌های نوروپیک

هستند؛ به طوری که یک بُعد از ابعاد شخصیتی متعارف در روانکاوی هورنای بر آنها غلبه کرده و باعث ایجاد اختلالات روانی شده و آنها را در زندگی شخصی و تعاملات اجتماعی با مشکل رو به رو می‌کند.

۳- بر اساس تیپ‌های شخصیتی هورنای، ندا شخصیت اصلی داستان، دارای تیپ شخصیتی مهرطلب بوده، و مادر، زیاد و صفا دیگر شخصیت‌های رمان، در ردیف تیپ شخصیتی برتری‌طلب قرار می‌گیرند. به نظر می‌رسد در این میان، پدرِ ندا دارای شخصیتی متعادل و نرمال است.

۴- تیپ‌های شخصیتی نابسامان و روابط آسیب‌زای میان آنان در رمان *البانجانة الزرقاء*، حاصل محیطی است که کارن هورنای بر آن تاکید دارد؛ همان‌طور که در تحلیل روانشناختی شخصیت‌های رمان نیز مشاهده شد محیط خانواده و گاهی محیط فرهنگی جامعه نظیر نگاه سنت‌گرایانه به جنس زن، در شکل‌گیری و تشدید اختلالات روانشناختی در هر چهار شخصیت نورتیک داستان نقش اساسی داشت. بیشترین نمود تاثیر محیط در شخصیت قهرمان داستان و روابط او با شخصیت‌های دیگر رمان به چشم می‌آید.

منابع و مآخذ

- احدی، حسن و نیکچهر محسنی (۱۳۸۰ش)، روانشناسی رشد (مفاهیم بنیادی در روانشناسی نوجوانی و جوانی)، چاپ هشتم، تهران: پردیس.
- بهبهانی، مرضیه (۱۳۸۱ش)، میرال الطحاوی از خیمه تا بادنجان کبود، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، فصلنامه تخصصی کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۶۱، صص ۴۹-۴۸.
- پروین، لارنس ای (۱۳۷۳ش)، روانشناسی شخصیت (نظریه و تحقیق)، ترجمه دکتر محمد جعفر جوادی و دکتر پروین کدیور، چاپ دوم، تهران: رسا.
- ثریا، مهدی (۱۳۸۴ش)، فرهنگ و شخصیت، چاپ اول، تهران: قصیده سرا.
- الحمامصی، محمد (۲ اپریل ۲۰۱۱م)، «حوار مع الأدبیه میرال الطحاوی»، الجزیره: مجلة حواء. <http://hawaamagazine.com/posts>
- رایکمن، ریچارد (۱۳۸۷ش)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه مهرداد فیروزبخت، چاپ اول، تهران: ارسباران.

- سیاسی، علی اکبر (۱۳۷۰ش)، نظریه‌های شخصیت، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شولتز، دوان و سیدنی الن (۱۳۹۰ش)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: ویرایش.
- الطحاوی، میرال (۲۰۱۲م)، الباذنجانة الزرقاء، مصر: دارالشروق.
- فیست، جس و گریگوری جی فیست (۱۳۹۱ش)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، چاپ هفتم، تهران: روان.
- کریمی، یوسف (۱۳۹۲ش)، روانشناسی شخصیت، چاپ هجدهم، تهران: موسسه نشر ویرایش.
- لاندین، رابرت دبلیو (۱۳۷۸ش)، نظریه‌ها و نظام‌های روانشناسی، ترجمه یحیی سید محمدی، چاپ اول، تهران: ویرایش.
- منوچهریان، پرویز (۱۳۶۲ش)، عقده حقارت، تهران: گوتنبرگ.
- هورنای، کارن (۱۳۹۰ش)، تضادهای درونی ما، ترجمه محمد جعفر مصفا، چاپ چهاردهم، تهران: بهجت.
- _____ (۱۳۸۷ش)، راه‌های نو در روانکاوی، ترجمه دکتر سعید شاملو، چاپ اول، تهران: رشد.
- _____ (۱۳۸۴ش)، شخصیت عصبی زمانه ما، ترجمه محمد جعفر مصفا، چاپ چهارم، تهران: صفا.
- _____ (۱۳۸۸ش)، عصبیت و رشد آدمی، ترجمه محمد جعفر مصفا، تهران: بهجت.
- فراج، اسماعیل (۲۶ مارس ۲۰۱۳م)، «الروائیة میرال الطحاوی: خلعت الحجاب لأئنی لست عورة أو جسدا»، دبی: العربية. <http://alarabiya.net/articles>
- فرزاد، عبدالحسین (۱۳۸۶ش)، مروری بر داستان نویسی معاصر عرب، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، مجله سمرقند، شماره ۱۷، صص ۴۵ - ۲۲.

دراسة نفسية لأنواع الشخصية في رواية «الباذنجانة الزرقاء» لميرال الطحاوي على أساس
نظرية كارن هورناي

عبدالأحد غيبي^١
حبيبته خوش نفس^٢

الملخص

ميرال الطحاوي (١٩٦٨م) كاتبة مصرية معاصرة تعتقد أنّ أسلوب أيّ كاتب ينمّ عن التطورات الاجتماعية وحالات الكاتب الروحية. رواية «الباذنجانة الزرقاء» تجسّم الحالة الروحية للكاتبة مستمدة بشخصياتها بكل وضوح. تسعى الكاتبة إثر ترسيم شخصيات الرواية أن تكشف عن أنواع القمع الاجتماعي على المرأة الشرقية. تبحث هذه المقالة عن شخصيات رواية «الباذنجانة الزرقاء» متمسكة بالمنهج الوصفي التحليلي على أساس آراء كارن هورناي عالمة النفس الشهيرة الألمانية التي تهتمّ بموضوع الثقافة والبيئة في آرائها النفسية اهتماما بالغا. شخصيات الدّهان في رواية «الباذنجانة الزرقاء» تعاني روحا اكتئابية منبعثة من بيئة الحياة وبعض تقاليدنا حيث يمكن نقد هذه الشخصيات بآراء هورناي النفسية. هذه المقالة تستهدف إلى البحث عن شخصيات هذه الرواية وفق شخصية انبساطية وشخصية فصامية أو (انطوائية) وشخصية هستيرية أو (قهريّة) وتكشف عن مناهج هذه الشخصيات الدفاعية للسير في مسير المجتمع. نتائج البحث تشير إلى أنّ من بين الشخصيات الخمس الرئيسية التي تلعب دورها في الرواية، شخصية أب بطل الرواية طبيعية، والشخصيات الأخرى تعتبر من الشخصيات غير الطبيعية والعصية التي تعرّفها هورناي. هذه الشخصيات بسبب الإصابات البيئية والثقافية تعاني من القلق الأساسي الذي أدى إلى تكوين علاقات مسيئة بينها.

الكلمات الرئيسية: النقد النفسي، الشخصية، كارن هورناي، الباذنجانة الزرقاء، ميرال الطحاوي.

١- أستاذ مشارك في جامعة الشهيد مدني بأذربيجان

٢- ماجستير في اللغة العربية و آدابها في جامعة علامة طباطبائي